

# تغییر نگاه هزاره‌ها از گذشته به آینده

گفتگو با معلم عزیزرویش



**اشاره:** عزیزالله رویش یا معلم عزیز از فعالان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی از جمله از نزدیکان شهید وحدت ملی شهید عبدالعلی مزاری است که در دوره مقاومت غرب کابل با لحظه لحظه مبارزات سیاسی و دفاعی شهید مزاری بوده است. او تاریخ گویای عصر مقاومت و جریان عدالت خواهی است و تجربه‌ها و چشم دیدهای خود را از این رخداد تحت عنوان «بگذار نفس بکشم» به نگارش درآورده و منتشر کرده است. به همین دلیل که وی یکی از راویان زندگی و همراه مبارزات شهید مزاری در دوره مقاومت غرب کابل بوده است، گفتگویی با ایشان ترتیب یافته است.

عدالت و امید

**عزیز:** جناب آقای رویش! از این که وقت خود را در اختیار ما گذاشته‌اید سپاسگزار شما هستیم. موضوع از این قرار است که مجله عدالت و امید همه ساله در سالگرد شهادت شهید وحدت ملی شهید عبدالعلی مزاری و رهبر حزب وحدت، ویژه‌نامه‌ای را درباره جایگاه رهبری سیاسی و نقش آن شهید اختصاص می‌دهد، او که برای تحکیم وحدت ملی و عدالت اجتماعی و دولت سازی در افغانستان دارای اندیشه و راهکار و برنامه بود؛ بنابراین عدالت و امید در شماره‌ای که روی دست دارد، به سراغ یاران و نزدیکان شهید مزاری که در مبارزات و جنگ غرب کابل همراه و همگام با ایشان بوده است خواهند رفت و خاطرات و دیدگاه‌های آنان را درباره نقش و جایگاه سیاسی و رهبری شهید مزاری پرسیان خواهند کرد که اینک با استفاده از فرصتی که فراهم شده خدمت شما رسیده‌ایم تا از شما بشنویم. بنابراین نخستین پرسش من این است که مزاری با توجه به تأثیرگذاری خود تبدیل به یک الگو و نشانه‌ی راه شده است. سؤال من از شما این است که مزاری در چه زمینه و زمانه‌ای اجتماعی و سیاسی و تاریخی ظهور کرد؟

رویش: خیلی خوشحالم که با شما درباره بابه مزاری صحبت می‌کنم. ما هنوز هم با زمانی که مزاری در بین ما بود، خیلی فاصله نداریم. چیزی در حدود بیست و پنج سال می‌شود که مزاری از میان ما رفته است. این مدت زمان زیادی نیست. افراد زیادی هستند که خاطراتشان درباره مزاری تازه و زنده است. افراد دیگری که در زمان مزاری نبودند، درباره او و کارنامه او از دیگران شنیده‌اند. برای این‌ها هم مزاری بخشی از خاطره زنده و تازه محسوب می‌شود. به همین علت، سخن گفتن درباره مزاری خیلی سخت نیست.

من بابه مزاری را در غرب کابل مثل نقطه عطف در تاریخ سیاسی و اجتماعی هزاره می‌دانم. این نقطه عطف جامعه هزاره را متحول کرد و تغییری شبیه تغییر پارادایمیک در نگاه هزاره‌ها اتفاق افتاد. این حادثه در دقیقاً با حضور مزاری در غرب کابل صورت گرفت. از آن زمان هرچه بیشتر فاصله می‌گیریم، دو رویه تاریخ یعنی گذشته و آینده از هم فاصله می‌گیرند. هر چه این فاصله بیشتر می‌شود، نقش و اهمیت کار مزاری را که در غرب کابل انجام داد، بیشتر درک

می‌کنیم؛ مثلاً در زمان بابه مزاری زبان همه کسانی که زیر چتر یک جامعه قرار داشتند، زبانی مشترک بود، موضع‌گیری‌ها شبیه هم بود، همه از نگاه واحد به جهان و سیاست و فرهنگ و رهبری و جنگ می‌دیدند. همه شیعه بودند. تفاوت مزاری و سید فاضل و اکبری و محسنی و مصطفی کاظمی برجسته نبود. کافی بود که همه را بگویید «رهبران جهادی» یا «رهبران حزب وحدت» یا «آخوند» و... از هم تفکیک نمی‌شدند. جنگ‌هایی که در غرب کابل اتفاق افتاد، در اساس خود فرق خاصی با جنگ‌های دوران جهاد نداشت. نگاه‌های افرادی که در یک جبهه یا دو در دو سوی جبهه با هم قرار داشتند، خیلی خیلی فرق نداشت. در ظاهر همه آدم‌ها دنیا و روابط و مناسبات خود را یک گونه می‌دیدند و یک گونه تفسیر می‌کردند؛ اما از آن زمان هر چه بیشتر فاصله می‌گیریم، می‌بینیم که تفاوت‌ها برجسته می‌شود.

سؤال این است که چه چیزی زمان بابه مزاری را با زمان قبل از آن متفاوت می‌کرد؟ برای من پاسخ این سؤال در جهت دید و نگاهی است که مزاری در بین هزاره‌ها خلق کرد. پیش از مزاری جهان و مناسبات قدرت و رهبری و سیاست را به گونه‌ای دیگر می‌دیدیم. مزاری این نگاه را تغییر داد. به طور مشخص، پیش از مزاری نگاه ما به مناسبات اجتماعی و سیاسی «گذشته‌گرا» بود. از یک خاطره تلخ و دردناک به خصوص بعد از جنگ‌های دوران عبدالرحمن رنج می‌بردیم. در این جنگ به سختی زخم خورده بودیم. پس از آن در حکومت‌های وارث امیر عبدالرحمان این رنج دوام کرد و در مناسبات سیاسی و اجتماعی افغانستان به صورت سیستماتیک و نظام‌مند فشار دیدیم. در دوران جهاد با وجود آنکه یک وضعیت شبه استقلال و آزادی نسبی را تجربه کردیم باز هم حس تلخ محرومیت و بی‌عدالتی و رنج را با خود حمل می‌کردیم. مزاری برای اولین بار این نگاه «گذشته‌گرا» را تغییر داد و «آینده‌نگری» را جایگزین آن ساخت.

نقطه عطف سخن مزاری همان حرف معروف او بود که گفت: «هزاره بودن جرم نباشد»؛ اما مزاری این حرف را به عنوان یک «خواست» مطرح کرد. «خواستی» که معطوف به «آینده» است. مزاری با طرح این «خواست» گفت که باید «وضعیت موجود» هزاره‌ها به «وضعیت مطلوب» تغییر کند. او گفت که ما در آینده چیز متفاوتی را می‌خواهیم. همین تفاوت در جهت نگاه

ما نمی‌خورد. آن مزاری هیچ دردی از درد امروزی ما را درمان نمی‌کند. مزاری رانه تقدیس کنیم نه معصوم بدانیم. او کسی بود مثل همه ما. خصوصیت‌های فردی او را برجسته نکنیم که جز تحقیر و توهین به خود ما اثر دیگری ندارد.

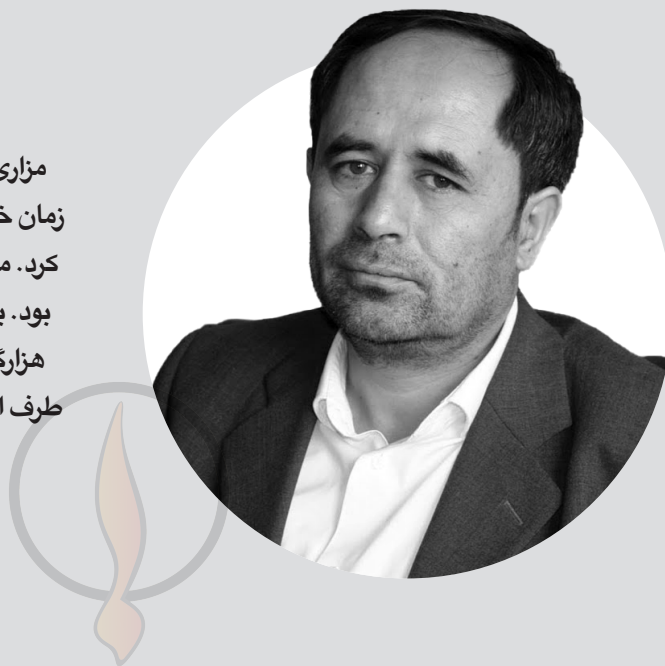
مزاری راست‌گو، صادق، شجاع، امانت‌دار، مردم‌دوست و با مناعت، تنها دارنده صفات نیکویی از یک انسان نیکو است. داشتن این صفت‌ها برای مزاری افتخار نبود. او به عنوان یک انسان باید این صفت‌ها را می‌داشت که داشت. هر انسان

مزاری او را از دیگران متمایز کرد. هرچه زمان می‌گذرد، می‌بینیم که این تفاوت برجسته‌تر می‌شود. در واقع، مزاری هزاره‌ها را با شیوه نگاه کردن به آینده آشنا ساخت. او برای هزاره‌ها یاد داد که چیزی را آرزو کنند که خود در ساختن آن سهم داشته باشند. دوست دارم از این نقش او با تعبیر «رؤیایزدی» یاد کنم و او را اولین رهبری در بین هزاره‌ها بگویم که صاحب «رؤیا» بود. مزاری در کابل دیرنماند. دو سال و ده ماه به لحاظ تقویمی زمان زیادی نیست؛ اما وقتی عمق حادثه‌ای را که اتفاق افتاد،

”

مزاری زمان و زمانه خود را درک کرد. او «مسأله» مبتلا به زمان خود را شناسایی کرد و برای این «مسأله» راه حل پیدا کرد. مزاری زیر بار دانش و اطلاعات و معلومات خم نشده بود. بینایی و بصیرت داشت. هوشمند بود. به اصطلاح هزارگی «پی موفتاد» و می‌دانست که با چه «مسأله»‌ای طرف است و برای این «مسأله» چه راه‌حلی در پیش گیرد.

“



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

معمولی که خود را واجد خصوصیت‌های انسانی بدانند، باید این صفت‌ها را داشته باشد. برجسته کردن این صفت‌ها در مزاری به معنای این است که خود ما از این صفت‌ها محرومیم. نداشتن این صفت‌ها برای ما کاستی و عیب است. مزاری با خصوصیت‌های فردی خود مزاری والگوشد. با ویژگی‌های رهبری سیاسی خود الگوسازی کرد. در این جنبه مزاری را گنجینه پرباری می‌بایم که فکرو نگاه متفاوتی را برای ما عرضه می‌کند و ما را به بودن متفاوت، به کارکرد متفاوت و به نقش آفرینی متفاوتی رهنمون می‌شود.

بینیم، متوجه می‌شویم که این زمان اندک، زمان بس ارزشمند و پرباری بوده است. حالا بعد از بیست و پنج سال وقتی به حوادث و رویدادهای آن زمان نگاه می‌کنم، حس می‌کنم نسل امروزی و جامعه ما به شناخت مزاری و درک تحولاتی که با نام رهبری مزاری بخیه خورده‌اند، بسیار ضرورت دارند. نسل امروزی و جامعه ما خوب است مزاری را به عنوان نقطه عطف در تاریخ نگاه کند و با این نگاه تفاوت خود را با عصر مزاری بسنجد. مزاری را با نگاه نوستالژیک نبینیم. حسرت زمان مزاری یا کاری که مزاری کرد، نخوریم. مزاری دوباره زنده نمی‌شود. مزاری سال هفتادویک تا هفتادوسه به درد امروز

مزاری زمان و زمانه خود را درک کرد. او «مسأله» مبتلابه زمان خود را شناسایی کرد و برای این «مسأله» راه حل پیدا کرد. مزاری زیر بار دانش و اطلاعات و معلومات خم نشده بود. بنیایی و بصیرت داشت. هوشمند بود. به اصطلاح هزارگی «پی موفتاد» و می دانست که با چه «مسأله» ای طرف است و برای این «مسأله» چه راه حلی در پیش گیرد.

اگر این ویژگی را در مزاری توجه کنیم، بعد از بیست و پنج سال که از مزاری فاصله گرفته ایم، با خود فکر می کنیم که «مسأله» ما در زمانی که قرار داریم، چیست؟ وقتی به زندگی و ماحول خود نگاه می کنیم، چه نکات خاصی را می بینیم که وجه تمایز «مسأله» ما با «مسأله» ای است که مزاری در زمان خود داشت؟ بعد، با خود فکر می کنیم که راه حل ما برای این «مسأله» چیست؟ روشن است که وقتی «مسأله» ما فرق کند، راه حل ما نیز فرق می کند. از ارزش های عام و کلی مانند عدالت و حق و آزادی و امثال آن حرف نزنیم. مصداق های روشن و انضمامی این ارزش ها را در نظر بگیریم و به صورت مقایسوی به آن ها نگاه کنیم؛ مثلاً مزاری می خواست که ما در تصمیم گیری سیاسی شریک باشیم، فعلاً ما در تصمیم گیری سیاسی شریک هستیم. مزاری می گفت که مذهب ما در قانون رسمیت داشته باشد، حالا مذهب ما رسمی است. مزاری می گفت که همه ما از حقوق بیت المال سهم مساوی داشته باشیم، حالا همه ما در چارچوب قانون از شأن و حقوق شهروندی یکسان برخورداریم. پس چه چیزی است که ما را در زمانی که زندگی می کنیم، باز هم به عنوان یک مبارز خواهان تغییر هویت می بخشد و هزاره هنوز هم احساس می کند که زندگی مطلوب و عاری از جرم را شاهد نیست و در روابط سیاسی و اجتماعی کشورش احساس خفقان و تحقیر و اهانت می کند؟ این سؤال، زمان و مسأله و رویکرد ما را با زمان و مسأله و رویکرد مزاری متفاوت می سازد. دقت کنیم که حالا ما افراد زیادی را داریم که در پارلمان حضور دارند. فردی را در سطح معاونت ریاست جمهوری داریم. افراد زیادی را در مراجع تصمیم گیری در سطوح مختلف کابینه و شورای امنیت ملی و ارگان های دولتی داریم. با این وجود خلاً در کجاست؟ باید این خلاً را پیدا کنیم و راه حل آن را نشان دهیم. این همان درسی است که از مزاری می آموزیم. او با چشمانی باز و بینا به زمان و زمانه خود نگاه کرد و مسأله

زمان خود را درک کرد و برای آن راه حل نشان داد. آیا ما از این چشم بهره مند نیستیم که بتوانیم مسأله زمان خود را بشناسیم و راه حل آن را نشان دهیم؟

**عزیزالمصباح:** مزاری حزب وحدت را بر محور دو هدف تشکیل داد: یکی انسجام سیاسی هزاره ها، دیگر خواست و مطالبات اساسی و اجتماعی هزاره ها. شما به عنوان کسی که در آن زمان در غرب کابل بودید و در حزب وحدت حضور داشتید، مزاری چقدر با استفاده از حزب وحدت برای مطالبات سیاسی و اجتماعی هزاره ها موفق بوده است؟

رویش: فکر می کنم نسبت دادن حزب وحدت به مزاری، حداقل در حد اختصاص و انحصار، خیلی واقع بینانه نیست. مزاری یکی از افرادی بود که در تأسیس حزب وحدت سهم داشت. گروه های زیادی بودند که در هزاره جات با هم جنگ داخلی داشتند و هر کدام برای خود قلمرو جداگانه ای ایجاد کرده بودند و برای خود اعتباری قائل بودند. جنگ داخلی هم که می گوئیم، دقیقاً جنگ همین قدرت ها بود که وقتی به نتیجه رسیدند که با جنگ به جای خوبی نمی رسند، به هم نزدیک شدند و از جنگ دست کشیدند و حزب وحدت را تأسیس کردند. تعبیر «انسجام بخشیدن هزاره ها» را که شما یاد می کنید، در زبان مزاری به عنوان مقوله جدی مطرح شد و در قالب حزب وحدت تبلور سیاسی یافت. مزاری نقش مهم و برجسته اش این بود که انسجام هزاره ها را به عنوان یک تز و نظریه سیاسی مطرح کرد و در مورد آن با نگاهی منسجم و دقیق سخن گفت و بر اساس آن عمل کرد.

سایر رهبران حزب وحدت، هیچ کدام نتوانستند وحدت و انسجام هزاره ها را در قالب یک نظریه منسجم سیاسی بیان کنند. این مزاری بود که گفت ما گرفتار جنگ داخلی بودیم و در این جنگ به دنبال ایجاد حکومت انقلابی شیعی و امثال آن بودیم و وقتی حکومت راولپندی تشکیل شد و در این حکومت ما را نادیده گرفتند و گفتند که حرف هزاره ها را بعداً می زنیم، ما تکان خوردیم و دیدیم که موجودیت ما در خطر است. وقتی موجودیت ما در خطر است، اول باید خود را تثبیت کنیم. بعد از آن سهم خود را در حکومت و تصمیم گیری سیاسی مشخص کنیم و در گام سوم بیاییم بگوئیم که نوع حکومتی که تأسیس

می‌کنیم انقلابی یا ولایت فقیه و اسلامی و غیراسلامی باشد یا چیزی دیگر.

مزاری با این سخن، حرکتی را که در قالب حزب وحدت به راه افتاده بود، صاحب ایده و تفکر سیاسی ساخت. در بین رهبران حزب وحدت، این مزاری بود که «تفکر سیاسی» را در بین هزاره‌ها معنا کرد. تفکر سیاسی، تفکر معطوف به قدرت سیاسی و مدیریت قدرت سیاسی است. مزاری بود که گفت ما در تصمیم‌گیری سیاسی شریک باشیم. او بود که از رسمیت مذهب شیعه در چارچوب قانون سخن گفت و از سهم مساوی در بیت‌المال یاد کرد. این حرف‌ها تماماً حرف‌های سیاسی بودند. قبل از آن، هزاره‌ها با این زبان آشنایی زیادی نداشتند. سیاستشان مذهبی بود. با صلوات و دعا و اجرو پاداش اخروی سیاست می‌کردند. مزاری در تأسیس حزب وحدت به هدف انسجام یا وحدت هزاره‌ها متوقف نماند. او در گام دومی که بلافاصله پس از تأسیس حزب وحدت برداشت، خواست سیاسی هزاره را مطرح کرد. قبل از آن هزاره خواست داشت؛ اما خواستی مبهم، کلی و مذهبی؛ مثلاً اینکه هزاره‌ها شعار حکومت اسلامی یا حکومت شیعی یا حتی حکومت شیعی ولایت فقیه‌ی سر می‌دانند، همه حرف‌های کلانی بودند که با واقعیت هزاره‌ها انطباق نداشتند. مزاری در کابل این خواست هزاره‌ها را به زبان خود و به شکل انضمامی و روشن سیاسی مطرح کرد. خواست اشتراک در تصمیم‌گیری سیاسی، یا رسمیت مذهب در چارچوب قانون یا سهم مساوی از بیت‌المال ملهم از یک جوهره تفکر سیاسی بود. عامل اینکه مزاری توانست هزاره‌ها را به انسجام سیاسی نائل سازد، پیام واضح و شفاف سیاسی و ایجاد خط‌مشی سیاسی بود. مزاری با همین رویکرد مرزهای ایدئولوژیک و مذهبی و قشری و طبقاتی و جنسیتی در بین هزاره‌ها را درهم شکست و همه را در حول یک رویای مشترک به هم پیوند داد.

مزاری در ختم جنگ‌های کابل سخنرانی معروفی ایراد کرد که در واقع برای هزاره‌ها حیثیت یک مانیفیست سیاسی را گرفت. چکیده اصلی این سخنرانی همان جمله صریح او بود که گفت «در افغانستان شعارها مذهبی، اما عملکردها نژادی اند». حالا شما می‌توانید این شعار را تصحیح کنید و

بگویند که در افغانستان شعارها مذهبی و ایدئولوژیک اند، اما اهداف و عملکردها سیاسی. متوجه می‌شوید که این حرف با سیاست و قدرت و حکومت و توزیع امکانات و فرصت‌ها ارتباط می‌یابد. مزاری این سخن را به‌طور صریح گفت و با این سخن نقاب ضخیمی را از روی سیاست افغانی، حداقل از روی سیاستی که جامعه هزاره قربانی آن بود، دور زد. مزاری گفت که وقتی می‌خواهند انحصار خود را بر دستگاه قدرت حفظ کنند، از پوشه استفاده می‌کنند. فرقی نمی‌کند این پوشه مذهبی باشد یا غیرمذهبی. مزاری این نکته را برای هزاره‌ها و از طریق هزاره‌ها برای دستگاه سیاسی افغانستان بازخوانی کرد و در نتیجه آن یک نگاه متفاوت خلق کرد. بعد از این‌گونه سخن‌ها بود که هزاره‌ها جهت حرکت سیاسی خود را کشف و پیدا کردند.

بعد از بیست و پنج سال شما می‌بینید که جبهه‌گیری‌ها چقدر شفاف شده و زبان و پیام‌ها چقدر مشخص و واضح شده‌اند. این تحول در بین هزاره‌ها به دلیل زبان سیاسی مزاری ایجاد شد. مزاری زبان روشنی داشت که می‌گفت ما در این مملکت زندگی می‌کنیم. وقتی در هزینه‌های آن سهم هستیم، در دستاوردهای آن نیز باید سهم داشته باشیم. حکومت، برجسته‌ترین دستگامی است که انسجام سیاسی جامعه، مدیریت قدرت و رهبری مناسبات قدرت در جامعه را عهده‌دار است. ما حق داریم که برای دستگاه مالکیت داشته و خود را در مدیریت و جهت‌دهی آن شریک بدانیم. این مطالبه سیاسی در زبان مزاری مطرح شد و هزاره‌ها در روشنائی آن راه جدیدی را در عرصه‌ی سیاست خود تجربه کردند.

**عزیزان:** مادر آستانه بیست و پنجمین سال از شهادت مزاری قرار داریم. چیزی که در صحبت‌های شما برجسته بود، مزاری الگوی سیاسی را مطرح کرد. با توجه به نارضایتی کنونی و مطالبات گسترده مردم از دستگاه قدرت، آیا ضروری است که آن الگو همچنان به عنوان یک نشانه راه توجه شود یا الگویی که مزاری در عصر خود مطرح کرد، امروز کارایی ندارد؟

رویش: الگوهای رفتار از شرایط و بسترهای اجتماعی و سیاسی خود متأثرند. هیچ الگوی رفتاری بریده از زمانه خود قابل درک نیست. مزاری در اوایل سال هفتادویک به کابل آمد و در اواخر

”

او می‌گفت که حق ما این است که دیگر هزاره بودن جرم نباشد. منظور او از این حرف، تأکید بر حق و حرمت انسانی هر فرد هزاره بود. این هزاره در کابل زندگی می‌کند یا در بغلان و بادغیس و بامیان، فرق نمی‌کند. او مثل هر هم‌وطنی دیگرش که در خوست و پکتیا و قندهار زندگی می‌کند، از حقوق فردی انسانی خود برخوردار باشد.

“

واقعیت‌هایی که در اطراف خود داشتیم، همه واقعیت‌های جنگی بودند. آدم‌ها تفنگ بردوش داشتند. شعارها مذهبی و مملو از احساسات و عواطف بعد از چهارده سال جهاد پیروزمند بود. آدم‌ها پراز نفرت و عقده بودند. کسی با تجربه حکومت‌داری، جنگ، مدیریت قدرت و روابط و مناسبات بین‌المللی شناختی نداشت. مزاری در همین زمان آمد و الگوی سیاسی خود را متناسب با واقعیت‌های زمانش مطرح کرد. او تفنگ گرفت و جبهه ایجاد کرد و مردم را به مقاومت و بسیج و ایستادگی در آستانه ورود به یک تاریخ جدید دعوت کرد. طرف مزاری، سیاف و مسعود و محسنی و ربانی و گلبدین حکمتیار و جنرال دوستم بود. در کنارش کسانی مانند اکبری و سید فاضل و سید مصطفی کاظمی قرار داشتند. روس‌ها شکست خورده بیرون رفته بودند. کسی دیگر در میدان نبود. ایران و پاکستان و عربستان همه‌کاره ملک بودند. اکثریت مردم هم در سراسر کشور دلی داشتند پراز عقده و نفرت و نخوت، اما سری خالی از فکر و تجربه و آگاهی. سواد نبود. اطلاعات نبود.

سال ۱۳۷۳ از کابل بیرون شد و اندکی بعد هزاره‌ها پیکر سلاخی شده‌اش را در میان کوه‌پایه‌های پربرف هزاره‌جات بردوش خود حمل کردند و در مزار به خاک سپردند. در فاصله سال‌های هفتادویک و هفتادوسه با یک سری واقعیت‌های خاص در افغانستان و در سطح منطقه و جهان روبرو شدیم. در همین دوران مزاری آمد و به‌عنوان یک فرد که کنش فعال و آگاهانه‌ای را تمثیل می‌کرد، حرف زد، موضع گرفت و نقش‌آفرینی کرد. حالا وقتی بعد از بیست و پنج سال می‌خواهیم کاری کنیم، باید ببینیم که بازهم با همان واقعیت‌ها و زمینه‌ها مواجهیم یا همه چیز تغییر کرده است.

اهداف کلان سیاسی ما همچنان باقی است. ما همچنان در جست‌وجوی عدالت، مصونیت و حقوق بشری خود هستیم؛ اما واقعیت‌هایی که در زمان خود داریم، با گذشته خیلی متفاوت‌اند. در نتیجه الگوهای سیاسی و شیوه‌های عمل سیاسی ما هم فرق می‌کند. به‌طور مثال، سال هفتادویک وقتی وارد کابل شدیم، تازه از جهاد بیرون آمده بودیم،

باشند. چگونه اهل درک زمان و زمانه خود باشند و بفهمند و متناسب با زمان خود الگوهای خود را انتخاب کنند. اگر هزاره امروز همین هویت مبتکر و خلاق را برای خود قائل شود، هر فرد آن مزاری زمان خود می شود. چه بسا که پرنگ تر و مؤثرتر از مزاری ظاهر می شود. مزاری را اگر به نوستالژی خود تبدیل کنیم و برای او مرثیه بخوانیم و حسرت دوران و کارهای او را بخوریم، هم به مزاری جفا کرده ایم و هم به خود.

روابط محدود بود و همه در حصار بی بسته قهرمان بی رقیب دنیای خود بودند.

بعد از بیست و پنج سال می بینید که همه چیز تغییر کرده است. نیروهای جنگی نیستند. حرف و سیاست با پشتوانه جهاد و تفنگ از مد افتاده است. کشور بستر دموکراتیکی پیدا کرده، قانون اساسی دموکراتیک دارد، چهار دوره انتخابات را تجربه کرده و با انتقال مسالمت آمیز قدرت آشنا شده است.

”

مزاری راه و مسیر را برای ما نشان داد.  
نشریات «امروز ما» و «عصری برای  
عدالت» در واقع تجربه های مردم در دوران  
مقاومت غرب کابل را با تجربه های صد سال  
زندگی بعد از شکست در جنگ های امیر  
عبدالرحمن ربط داد و آن را بازخوانی کرد؛

“



**بنیاد اندیشنا امید:** حکومت برای مزاری لقب شهید وحدت ملی داد، با توجه به آشفته گی های سیاسی و شکاف های گسترده قومی، آیا می شود مزاری را به عنوان نمادی در راستای تقویت وحدت و انسجام ملی و ساختن دولت و ملت مطرح کرد؟

**رویش:** دقت کنید که مزاری چه گفت و چه چیزی را مطرح کرد. در زمان مزاری افغانستان کشور متفرق و پراکنده ای بود که هویت های اتنیک و قومی برجسته ترین نمادهای هویتی آن به مثابه یک ملت به شمار می رفت. این هویت های اتنیک در قالب گروه های سیاسی و جبهه بندی های سیاسی تبارز کرده بود. حزب وحدت مصداق یکی از این هویت ها بود که هزاره ها در اطراف آن جمع شده بودند. پشتون ها در

رسانه های اطلاعات جمعی همه چیز را زیر و رو کرده، فیس بوک صفحه سخن مفت و سریع همه شده. جهان با اینترنت داخل خانه های مردم شده. دیوارها فرو ریخته و حصارهای بسته به میدانی باز تبدیل شده است. سواد و آگاهی در انحصار نخبگان نیست. قدرت در ارگ و حکومت خلاصه نمی شود. قدرت های جهانی با تمام امکانات و ویژگی هایی که در جهان مدرن خلق کرده اند، در کشور حضور دارند. در نتیجه تغییر این واقعیت ها، الگوها و شیوه های عمل سیاسی نیز تغییر کرده است. مزاری برای هزاره ها نشان داد که چگونه در زمان و زمانه ی خود افراد معنایاب و معنا بخش

اطراف حزب اسلامی گلبدین حکمتیار جمع شده بودند و تاجیک‌ها دور جمعیت اسلامی و ازبیک‌ها دور جنبش ملی با محوریت جنرال دوستم. مزاری همین واقعیت‌ها را به عنوان واقعیت‌های سیاسی در قالب ملت افغانستان نشان‌دهی کرد و گفت که برای برون‌رفت از انحصار، تبعیض و برتری‌طلبی بیاییم واقعیت‌های قومی و اتنیکی افغانستان را احترام کنیم. اما مزاری به این حد کلی بسنده نمی‌کرد. او در تداوم این حرف خود، به حقوق فرد انسان توجه می‌کرد. او هیچ وقت به دنبال آن نبود که از آدرس حزب وحدت با دیگران بنشیند و به مردم پشت کند. این کاری بود که آقای محسنی انجام می‌داد. او به طور صریح گفت که در مذاکره با احزاب هفت‌گانه پیشاور، به حق تنظیمی خود رسیده و چیزی بیشتر از آن نمی‌خواهد. با همین نگاه او خواست مزاری را همیشه با زبانی طعنه‌آمیز مسخره می‌کرد که گویا او زیاده‌طلب است و به خاطر چوکی کلیدی می‌جنگد.

مزاری حرفش از محسنی فرق داشت. او می‌گفت که حق ما این است که دیگر هزاره بودن جرم نباشد. منظور او از این حرف، تأکید بر حق و حرمت انسانی هر فرد هزاره بود. این هزاره در کابل زندگی می‌کند یا در بغلان و بادغیس و بامیان، فرق نمی‌کند. او مثل هر هم‌وطنی دیگرش که در خوست و پکتیا و قندهار زندگی می‌کند، از حقوق فردی انسانی خود برخوردار باشد. تأکید مزاری بر آنچه ذکر شد، در واقع پایه‌گذاری چیزی به نام وحدت ملی می‌شود. وحدت ملی اگر ما را در ایجاد برابری و مساوات، در استفاده‌ی برابر از امکانات و فرصت‌ها، در تأمین عدالت اجتماعی و مشارکت در قدرت کمک نکند، سخن از وحدت ملی شعار فریبنده‌ای بیش نیست. در نگاه مزاری، وحدت ملی‌ای را که عبدالرحمن ایجاد کرد، وحدت ملی نبود، بلکه ساکت کردن مردم و ایجاد قبرستان بود.

حکومت‌های بعد از عبدالرحمن نیز وحدت ملی داشتند، اما آن وحدت از پشت یک استبداد و دیکتاتوری می‌آمد و با مفکوره‌ی کاملاً فاشیستی بر جامعه تحمیل می‌شد. مزاری این وحدت ملی را قبول نکرد. او می‌گفت که اگر می‌خواهیم وحدت ملی ایجاد کنیم، باید به حقوق برابر هم‌دیگر احترام بگذاریم و کرامت انسانی را به عنوان یک اصل نقض نکنیم.

این همان چیزی است که در قانون اساسی جدید ما درج شده است. هر کسی که در این مُلک زندگی می‌کند، باید از حقوق و امتیازات شهروندی خود بهره‌مند باشد. همه بدون تبعیض و در وضعیت برابر زندگی کنند. با در نظر داشت نکاتی که یادآور شدم، نقش مفکوره‌ی مزاری در انسجام و تأمین وحدت ملی را درک می‌کنیم. با این وجود، اگر حالا بخواهیم وحدت ملی را با سازوکارهای عصر مزاری یا حتی با استفاده از زبان و ادبیاتی که او به کار برد، دنبال کنیم، به انحراف می‌افتیم. اگر بگوییم که وحدت ملی یعنی وحدت هزاره، پشتون، تاجیک و ازبیک، متوجه می‌شویم که این ادبیات دیگر کارآمد نیست. امروز ما قوم نداریم. به جای آن شهروند داریم. اگر بخواهیم با گرد آوردن چند نفر از اقوام مختلف و یکجا ساختن آن‌ها ادعای وحدت ملی کنیم، به انحراف می‌افتیم. وحدت ملی امروز وحدت شهروندانی است که با حقوق برابر زندگی کنند. جوهر این کلام را از پیام مزاری گرفته‌ایم؛ اما تفسیر و بازخوانی آن مربوط به نسل ما و زمان ما است.

**عزیزالمصباح:** شما یکی از کسانی هستید که فعالیت‌های فرهنگی زیادی را در حزب وحدت انجام داده و در مبارزات فرهنگی جبهه غرب کابل نقش برجسته‌ای داشتید. درباره فعالیت و استراتژی فرهنگی بابه مزاری برای ما بگویید.

**رویش:** مزاری پیش از این که به غرب کابل بیاید، فعالیت‌های فرهنگی‌اش با سایر گروه‌های جهادی تفاوت زیادی ندارد. در دوران جهاد، فرهنگ عمدتاً دنباله‌رو سیاست بود. سیاست هم سیاست مذهبی بود. مزاری وقتی به غرب کابل آمد، به دلیل پیام تازه‌ای که با خود آورده بود، کار فرهنگی‌اش نیز از دوران جهاد متفاوت شد. این کار در کابل با امکاناتی ناچیز و فقیرانه شروع شد، اما به زودی جان گرفت. دلیل جان گرفتن فعالیت‌های فرهنگی در غرب کابل نیز جوهره‌ی پیامی بود که مزاری در زیربنای سیاست و مقاومت غرب کابل خلق کرده بود. شعارهایی از جنس این که «هزاره بودن جرم نباشد»، «ما در تصمیم‌گیری سیاسی شریک باشیم» و «حقوق و امتیازات برابر و مساوی داشته باشیم»، از دل پیامی برمی‌خاست که مزاری در سیاست و مقاومت غرب کابل خلق کرده بود. در آن زمان تمام این شعارها در کارهای فرهنگی بازتاب می‌یافت و این



شعارها بود که پیام مقاومت غرب کابل را بارور کرد. از طرفی دیگر سخنان مزاری در مجموع بار و محتوای روشن فرهنگی داشت. در واقع او بود که با سخنان خود فعالیت‌های فرهنگی را سمت و سوسو می‌داد. به همین دلیل، مزاری در نگاه من، در غرب کابل فردی بود با سه چهره سیاسی، نظامی و فرهنگی. او در مقام رهبر سیاسی مواضع سیاسی حزب وحدت و مقاومت غرب کابل را تبیین می‌کرد. در مقام فرمانده نظامی سوق و اداره جبهه‌ها را برعهده داشت و در مقام پیش‌کسوت فرهنگی خط‌مشی فعالیت‌های فرهنگی را تعیین می‌کرد.

ما در واقع چیزی بیشتر از یک عمل فرهنگی نبودیم. کار ما را در غرب کابل نمی‌شود کار فرهنگی خطاب کرد. ما خط فرهنگی خلق نمی‌کردیم. همان نکته‌های را بازخوانی می‌کردیم که مزاری جوهره‌ی آن‌ها را در سخنان خود بیان می‌کرد. این حرف که می‌گویم تعارف نیست. واقعیت همین بود. یک سخنرانی مزاری برای سه چهار ماه جهت خلق می‌کرد و دیدگاه‌های مردم را روشن می‌کرد و ما هم هر چه می‌گفتیم شرح و بازگویی همین سخنان بود. بعد از مزاری، وقتی به پاکستان رفتیم، باز هم کار مهم ما این بود که پیام مزاری را به شکل روشمند و با نگاهی مدرن از یک تجربه به شعور جمعی تبدیل کردیم. اساس این کار را هم مزاری گذاشت. او بود که رنج و درد و آلام هزاره‌ها را در قالب سخنان و مواضع سیاسی خود به آگاهی و شعور نوینی تبدیل کرد. در پاکستان، ما فعالیت فرهنگی خود را بر پایه همان سخنان مزاری استوار کردیم که گفت «در افغانستان شعارها مذهبی، اما عملکردها نژادی است» یا گفت «هزاره بودن جرم نباشد».

مزاری راه و مسیر را برای ما نشان داد. نشریات «امروز ما» و «عصری برای عدالت» در واقع تجربه‌های مردم در دوران مقاومت غرب کابل را با تجربه‌های صد سال زندگی بعد از شکست در جنگ‌های امیر عبدالرحمن ربط داد و آن را بازخوانی کرد؛ مثلاً «امروز ما» بود که گفت: آیا ما به دنبال حق سیاسی هستیم یا حق مذهبی؟ «امروز ما» و «عصری برای عدالت» بود که گفت: «جامعه هزاره با جامعه تشیع یکی نیست». این حرف امروز غریب و نامفهوم است که بیاییم از تفکیک جامعه سیاسی و جامعه مذهبی حرف بزنیم؛ اما

بیست و پنج سال قبل چنین نبود. در ابتدای مقاومت غرب کابل تمام ادبیات ما با اصطلاح «شیعه» و «جامعه شیعه» و «جامعه تشیع» و «حقوق شیعه» و امثال آن موج می‌زد. در ابتدا وقتی اسم «هزاره» در کنار «شیعه» استفاده می‌شد، ترکیب غریب و نامأنوسی بود. رفته رفته اصطلاح «شیعه و هزاره» راه افتاد، اما مثلاً در حد ده درصد و کمتر از آن. این وضع ادامه یافت تا رسید به جایی که دو اصطلاح «شیعه و هزاره» هم وزن شدند و در گام بعدی جایشان تعویض شد. از ترکیب «شیعه و هزاره» به ترکیب «هزاره و شیعه» انتقال یافتیم و رفته رفته بار هزاره بیشتر شد تا رسیدیم به جایی که مزاری گفت: «چرا هزاره بودن ننگ باشد» یا «چرا دیگران از گفتن هزاره بیم و نفرت دارند». در «امروز ما» وقتی اولین بار بحث «حق سیاسی یا حق مذهبی؟» مطرح شد، آمدند و مقاله را از اول تا آخر خواندند تا بگویند که «این‌ها در یک مقاله ۲۰۴ مرتبه هزاره گفته‌اند». ما دوباره این اعتراض را در نشریه چاپ کردیم و گفتیم که «بلی، ۲۰۴ مرتبه مرتکب جرم شده‌ایم!»

می‌بینید که این تحول نکته‌های ظریف و جالبی را در تاریخ معاصر جامعه ما بازگو می‌کند. در «امروز ما» و «عصری برای عدالت» وقتی گفته شد که «هزاره» یعنی هزاره سنی، شیعه و اسماعیلیه یک هویت اتنیکی است؛ اما «شیعه» یک هویت مذهبی است که قزلباش، سید، هزاره، پشتون، تاجیک و گروه‌های اتنیکی مختلف را شامل می‌شود، این سخن مانند یک پتک بر مغزها فرود آمد و حساسیت زیادی خلق کرد. وقتی مطرح شد که اگر مشکل ما با حکومت آقای ربانی مشکل سیاسی و قومی است، در غیر آن، چهره‌های برجسته‌ای در این حکومت وجود دارند که همه شیعه‌اند؛ مثلاً از آقای محسنی و سید فاضل گرفته تا رده‌های پایین‌تر که همه چهره‌های برجسته شیعه‌اند، عضو حکومت آقای ربانی‌اند، حال آن که هزاره‌ها با قتل عام و نسل‌کشی مواجه‌اند. این حرف را ابتدا مزاری در سخنرانی خود مطرح کرد و پس از آن «امروز ما» و «عصری برای عدالت» جنبه‌های تئوریک آن را در تاریخ، سیاست، فرهنگ و مناسبات اجتماعی و مذهبی و اقتصادی جامعه بازخوانی کرد. در همین جریان بود که این سؤال بدیهی

تاسیس ۱۳۹۴

مطرح شد که وقتی بحران ما بحران سیاسی است، چرا زبان و ادبیات و اصطلاحات خود را سیاسی انتخاب نکنیم که آن را با اصطلاحات مذهبی مغشوش سازیم.

برای نسل امروز ما بحث سید، قزلباش، شیعه و سنی و امثالهم تقریباً به یک بحث کلاسیک تبدیل شده است، حال آن که سی سال پیش این بحث‌ها فوق‌العاده مهم و حساس تلقی می‌شدند. امروز ادبیات رهبران سیاسی هزاره را مرور

ناشی از کاری است که مزاری در جامعه انجام داده و بعد از او در جامعه امتداد یافته است.

**عزیزالمسند:** فعالیت‌های فرهنگی مزاری در غرب کابل برای بسیج مردم در جبهه‌های جنگ چقدر تأثیر داشت؟

رویش: گفتم که مزاری نگاه جامعه را تغییر داد. متناسب با این نگاه تغییر یافته، الگوهای رفتاری جامعه نیز تغییر می‌کند. روش پیام‌رسانی در جنگ کابل نیز در جریان جنگ تغییر کرد؛

”

مزاری نگاه جامعه را تغییر داد. متناسب با این نگاه تغییر یافته، الگوهای رفتاری جامعه نیز تغییر می‌کند. روش پیام‌رسانی در جنگ کابل نیز در جریان جنگ تغییر کرد؛ مثلاً از مساجد به عنوان سکوی تبلیغاتی برای بسیج مردم استفاده شد. پیش از آن مسجد عمدتاً جای نماز، روضه، نوحه و مراسم مذهبی بود.

“



مثلاً از مساجد به عنوان سکوی تبلیغاتی برای بسیج مردم استفاده شد. پیش از آن مسجد عمدتاً جای نماز، روضه، نوحه و مراسم مذهبی بود. در دوران جنگ‌های کابل مساجد تبدیل به جاهایی شدند که در آن سخن گفته می‌شد. جای سخنگوها تغییر کرد. افرادی که صرفاً روضه می‌خواندند، جای خود را به کسانی دادند که می‌آمدند و سخن سیاسی می‌گفتند. بعضی از این افراد در آخر صحبت‌های خود روضه هم می‌خواندند، اما هدف اصلی سخن سیاسی بود نه روضه‌خوانی. در اواخر مقاومت غرب کابل از این حد فراتر رفتیم. از مساجد برای نشر فیلم‌های مقاومت استفاده کردیم. در این دوران از لحاظ

کنید، می‌بینید که کلمات مذهبی به ندرت در سخنانشان رخنه می‌کند. این بدان معنا نیست که این‌ها از مذهب دور شده یا باورهای مذهبی‌شان تغییر کرده است. بلکه به معنای آن است که ادبیات رایج در جامعه تغییر کرده است. ادبیات سیاسی روشن و شفاف در جامعه راه یافته که ابهام و گنگی‌های آن زایل شده است. به همین دلیل، در خط تحول فرهنگی جامعه هزاره نیز مزاری را می‌توان نقطه عطف خواند که از هم‌نسلان و هم‌تایان خود خیلی تفاوت دارد. این تغییر را هم می‌توان تغییر پارادایمیک گفت. ارزش‌ها و نگاه هزاره‌ها به جهان و زندگی دچار تحول و دگرذیسی شده و این دگرگونی

## ”

مزاری با بودنش برای خیلی از همتایانش مایهٔ رنج و ناراحتی شد. خیلی‌ها را هم در زمان حیات خود و هم بعد از آن تا امروز اذیت می‌کند. او برای خیلی از همتایان خود معیار آزردهنده‌ای شد که هیچ‌گاه از زیر سایهٔ آن فرار نتوانستند. او هزاره‌ها را با مطالبه‌گری آشنا کرد. این مطالبه‌گری هر روز جدی‌تر می‌شود.

## “

برنامه را اجرا کردیم، با استقبالی باورنکردنی مواجه شدیم. پنج هفته متواتر برنامه گرفتیم و پنج شش مسجد را پوشش دادیم. مردم می‌آمدند با اصرار نوبت می‌گرفتند تا به مسجد آن‌ها برویم و فیلم نشان دهیم. اغلب وقتی موتر تبلیغات ما در سرکاریز قلعه‌شاده عبور می‌کرد، مردم در دو طرف سرک خامه صف می‌کشیدند و با ریتم آهنگ داوود سرخوش کف زده و آن را زمزمه می‌کردند. این خاطره‌ها را به این دلیل یادآوری می‌کنم که بگویم مزاری به سیاست و فرهنگ با یک دید واقع‌گرایانه و پراگماتیست نگاه می‌کرد. فردی ذهن‌گرا نبود. در تمام سخنرانی‌های خود هم واقع‌گرایانه صحبت می‌کرد؛ مثلاً می‌گفت که محسنی یا آیت‌الله فاضل یا سید هادی و جاوید شیعه و مذهبی و عالم شیعه‌اند، اما این‌گونه موضع می‌گیرند. مزاری در بیان مواضع و دیدگاه‌های خود نیز از کلمات دقیق و رسا استفاده می‌کرد؛ مانند اغلب این رهبران دیگر چندپهلوی و مبهم سخن نمی‌گفت. اصل حرف را می‌گفت و روی آن تأکید می‌کرد. اثرات این‌گونه سخن گفتنش همان بود که مردم به سرعت می‌توانستند قضاوت کنند و موضع خود را مشخص

تبلیغاتی تحت فشار بودیم. جبههٔ مقابل ما امکانات زیادی در اختیار داشت مانند رادیو، تلویزیون، جریده، زبان‌های تبلیغی قوی، شبکه‌های امنیتی همه فعال بودند و در کوچه‌ها و درون خانه‌ها تبلیغ می‌کردند. ما تنها وسیلهٔ تبلیغی که در اختیار داشتیم، خبرنامه‌ای در قطع آچار با هفت هشت صفحه بود. چند نفر مبلغ داشتیم که همه آخوند بودند و سخنرانی‌هایشان بیش از حد تکراری شده بود و در بین مردم تأثیری نداشت. با خود فکر کردیم که از مساجد برای تبلیغی مؤثرتر استفاده کنیم. فیلم‌های مقاومت را که خاطرهٔ بچه‌های مردم بود، نشان دهیم و آهنگ‌های داوود سرخوش را پخش کنیم.

این طرح را ابتدا در شورای مشورتی فرهنگی که جمعی از شخصیت‌های فرهنگی کابل بودند، مطرح کردیم. اکثراً مخالفت کردند و می‌گفتند که این کار واکنش منفی برمی‌انگیزد. وقتی برای مزاری گفتیم، خیلی راحت گفت که اگر فکر می‌کنید مؤثر است، انجام دهید. هراس اعضای شورای مشورتی فرهنگی را بازگو کردم. گفت: اگر از تکفیر سید فاضل تکفیر و محسنی می‌ترسید، آن‌ها قبلاً هم تکفیر کرده‌اند. مهم این است که سخنان خود را با مردم شریک کنید. وقتی

کنند. او هیچ‌گاهی حرفش را دیکته نمی‌کرد؛ مثلاً برای ما در کمیته فرهنگی نمی‌گفت که چه بگویید و چه نگویند. اغلب در چندین ماه هم ضرورتی نمی‌افتاد که نزد او برویم و از او مشورت یا رهنمود بگیریم. هرکسی می‌فهمید که خط اصلی چیست و چه کاری را می‌توان انجام داد که در جهت اهداف کلان جبهه و حزب و مقاومت باشد.

**عزیزالله:** شما خاطره خود را از شهید مزاری بگویید، خاطره‌ای که حداقل از یاد شما نمی‌رود؟

**رویش:** خاطره‌های آموزنده زیادی دارم که فکر می‌کنم برای جهت دادن دیدگاه‌هایم خیلی مؤثر بودند؛ مثلاً ما گاهی به صورت کلی حرفی را به جمعیت اسلامی یا شورای نظار نسبت می‌دادیم. راحت تذکر می‌داد و می‌گفت که نگویند «جمعیت اسلامی»، بگویید «آقای ربانی». چرا که جمعیت اسلامی یک حزب کلان است که افراد زیادی در آن هستند. همه آن‌ها مقصر نیستند. شما وقتی کلی‌سازی می‌کنید و به صورت کلی می‌گویید «جمعیت اسلامی»، همه این افراد را به ناحق به دشمن خود تبدیل می‌کنید. به همین ترتیب می‌گفت: نگویند پشتون، تاجیک، هزاره و اوزبیک. بگویید: امیر عبدالرحمان، بگویید ظاهرشاه، بگویید گلبدین حکمتیار یا احمدشاه مسعود. این حرف‌ها خیلی آموزنده بودند و برای ما که در آغاز فعالیت‌های جدی سیاسی قرار داشتیم، جهت روشنی را تبیین می‌کردند.

در سیاست و کارهایش جدی بود. هیچ چیزی برایش بازی و شوخی تلقی نمی‌شد. حرفش را سنجیده می‌گفت. رفتارش سنجیده بود. خشم و محبتش سنجیده بود. تصنعی نبود. چشمانش را به ناحق ابلق نمی‌کرد. چشمانش را به ناحق گردش نمی‌داد. به طرف مخاطبان خود با اکت و ساختگی نگاه نمی‌کرد. حس می‌کنم چشمان مزاری خیلی حرف‌ها برای گفتن دارد. هنوز هم با چشمان خود سخن می‌گوید. اگر به صورت مقایسه‌ای عکس او را کنار عکس خیلی از هم‌تایانش بگذارید و به آن‌ها نگاه کنید، تفاوت مزاری را با هم‌تایانش پیدا می‌کنید.

مزاری با بودنش برای خیلی از هم‌تایانش مایه رنج و ناراحتی شد. خیلی‌ها را هم در زمان حیات خود و هم بعد از آن تا امروز

اذیت می‌کند. او برای خیلی از هم‌تایان خود معیار آزردهنده‌ای شد که هیچ‌گاه از زیر سایه آن فرار نتوانستند. او هزاره‌ها را با مطالبه‌گری آشنا کرد. این مطالبه‌گری هر روز جدی‌تر می‌شود. مزاری عمر طبیعی کوتاهی داشت؛ اما عمر تاریخی بلندی را برای خود کمایی کرد. او در یک اوج که روبه بلندی داشت، محو شد. نگاه هزاره امروز او و خاطره‌های او را در همین سیر روبه اوج دنبال می‌کند. هزاره هنوز به این تصور است که اگر مزاری تا کنون می‌بود بلندی‌ها و اوج‌های بیشتری را برای همه باز می‌کرد. این تصویر کوچکی نیست که مزاری از خود در ذهن هزاره‌ها باقی گذاشته است. تصور می‌کنم مزاری، به‌رغم آنکه در دوران جنگ نقش آفرینی کرد و برجسته شد، در دوران صلح بازخوانی می‌شود و لایه‌های بیشتری از اثرگذاری خود را برای هزاره‌ها قابل خواندن می‌سازد. من مزاری را به همین دلیل، نقطه عطف مهمی در تاریخ معاصر هزاره می‌دانم و حس می‌کنم که مطالعه و بازخوانی او ذهن هزاره را به دریافت نکته‌های ظریف و قشنگی هدایت می‌کند.

**عزیزالله:** در مورد ماجرای شهادت استاد مزاری حداقل روایت‌های مختلف را به عنوان کسی که از نزدیک قضایا را بررسی می‌کردید؟

**رویش:** در مورد شهادت استاد مزاری من هیچ چیزی خاصی ندارم که بگویم. برای من این معنا هیچ‌گاهی حل نشده است که چرا مزاری ترجیح داد در آن شرایط دشوار به طرف چهار آسیاب برود و در چنگ طالب بیفتد. هنوز حس می‌کنم که مزاری راه‌های زیادی برای مصون ماندن در کابل داشت. مزاری خیلی راحت می‌توانست از کوه قوریغ بالا برود و خود را به بهسود برساند. او با کوه‌نوردی و کوه‌گشتی بیگانه نبود. این معما برایم حل نشده است که چرا جانشینان مزاری در مورد آخرین روزهای مقاومت و اسارت و کشته شدن او تحقیق نکردند. اینکه بگوییم جانشینان او اهل این حرف‌ها نبودند و ذهنشان به این حرف‌ها قد نمی‌داد، همه ماجرا را حل نمی‌کند؛ اما چون دسترسی به هیچ معلومات تازه یا معتبری در این زمینه ندارم نمی‌توانم هیچ قضاوتی داشته باشم. شاید زمان این معما را هم باز کند و بالاخره دو سه لب یا در توجیه از خودشان یا در مخالفت با حریفانشان، باز شود و چیزی از این معمای سر بسته برای تاریخ بگوید.